



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



## پیغام عشق

قسمت هشتصد و چهل و هشتم





خانم زهره از تهران



با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و بزرگوار و همراهان گنج حضور.  
غزل ۱۳۱۳ از دیوان شمس مولانا در برنامه ۹۱۴

جان و سرِ تو که بگو بی نفاق  
در گرم و حسن چرایی تو طاق؟

رویِ چو خورشید تو بخشش کند  
روزِ وصالی که ندارد فراق

دل ز همه بر کنم از بهر تو  
بهر وفای تو ببندم نطق  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

انسانی که به‌عنوان هشیاری در روز الست از خدا و زندگی جدا شده، با تغییر هشیاری و دیدش از جهان، سر در گم است ولی با کار روی خود منظورش زنده شد به بی‌نهایت و ابدیت خداست که با یاری خواستن از اصل خود و هشیاری با پرسشی از بی‌همتا بودنش در زیبایی و بخشندگی در حالی خواستار بازگو کردن بی‌نفاق اوست که نیم‌بیت

«قاعده خود شکایت است ورنه جفا چرا بود؟»  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰  
را زمزمه می‌کند.

پس در نیستی مطلق اگر دل و زبان یکی شود، آفتاب از درون طلوع کند، روز لقا بخششی از جانب اوست که جدایی ندارد. از زیبایی عظمت و ابهت این دیدار، آفلین از دل کنده و بهر وفای یار کمر همت می‌بندیم که:

گر تو مرا گویی: رو صبر کن  
باشد تکلیف بمالایطاق  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

خدا و زندگی نسبت به ما آدمیان چون کاملاً آگاهی دارد، در بستن کمر همت به وفای عشق جهد ما را به جهد فرعونى شباهت و دعوت به صبر در ذهن مى کند.

جهد فرعونى، چو بی توفیق بود  
هر چه او مى دوخت آن تفتیق بود  
مولوى، مثنوى، دفتر سوم، بیت ۸۴۰  
تفتیق: شکافتن

اما صبر کردن در من ذهنی تحمل ناپذیر است، خصوصاً اگر این صبر با واژه زیبای «لایطاق» همراه باشد. زیرا بدون صبر و خاموشی ذهن، به هرسویی که بوی باورهای همانیده و یا پر از درد و بلاست، کشیده می شویم که با از دست دادن ثبات درونی، عشق هم به پایداری و همت ما می خندد.

از هر جهتی تو را بلا داد  
تا باز گشود به بی جهانت

گفتی که خمش کنم نکردی  
می خندد عشق بر ثباتت

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

سخت بود هجر و فراق، ای حبیب  
خاصه فراقی ز پی اعتناق

چون پدر و مادر عقل است و روح

هر دو تویی، چون شوم ای دوست عاق؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

دوری و جدایی هم، از تو ای یارِ واقعی خیلی سخت است چون در روز الست، در آن دم که هشیاری بر هشیاری منطبق بود، رایحه خوش تو در من محفوظ مانده است و همچنان که پدر و مادر در حکم عقل و روح ماست ولی هر دو آتش تویی در ما، پس اگر در ذهن بمانیم، با مقاومت به قضا و کن فکان توجه نمی‌کنم که با این نافرمانی عاق زندگی می‌شوم.

و در آخر هر گفت‌وگو و نادرست ما را تو در جدول حقیقت وجودی انسان درست کن چون تو مهندسی و ما شاگرد.

– با سپاس و احترام،  
زهرة از تهران





خانم زهرا از نوشهر



اختیار آن را نکو باشد که او  
مالک خود باشد اندر اتقوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

گر نباشد حفظ و تقوی  
زینهار، دور کن آلت بینداز اختیار  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

ما کی مالک اختیار خود هستیم؟

وقتی در ذهنت داری حرف می‌زنی و یادت می‌افتد که این کار یعنی مقاومت و برمی‌گردی به این لحظه یعنی داری مالک اختیار خودت می‌شوی.

وقتی یک چیز جدید می‌خواهد توجهت را بدزدد و تو یادت می‌افتد که ضرورت ندارد و می‌ترسی که آن به مرکزت بیاد، یعنی داری مالک اختیار خودت می‌شوی.

وقتی از رفتار یا حرف کسی داری خشمگین می شوی و یا می خواهی برنجی و یادت می افتد که تو حق نداری زندگی زنده این لحظه را زندگی نکنی و به این خشم و رنجش غذا بدهی و این غذا تبدیل به دردی شود و در یک گوشه مرکزت ذخیره شود و مواظب خودت هستی که مرتکب این اشتباه نشوی، یعنی داری مالک اختیار خودت می شوی.

وقتی خبری می شنوی و از شدت هیجان ناشی از آن خبر، طبق عادت شرطی شده ات داری فضا را می بندی و یکهو یادت می افتد که «اتَّقُوا» و فضا را باز می کنی یعنی این لحظه داری مالک اختیار خودت می شوی.

پس شکر کن و بیشتر ابیات مولانای جان را تکرار کن چون بدون اینکه بدانی و متوجه شوی دارد رویت کار می کند و به قول خانم مرجان: "اثر دارد، اثر دارد."

پس فضای ذهن خطر ناک است. خطر دارد، خطر دارد. فضای ذهن پردرد است.  
درد دارد، درد دارد. و برای ایمن ماندن تلاش کنیم تا مالک اختیار خودمان باشیم.

وقتی عزیزی را از دست دادی، به جای زانوی غم بغل کردن و دنبال سبب‌های ذهنی گشتن، مسبب‌الاسباب را  
بینی و نعره «لاضیر» بزنی و «لا أحب الالفین» بگویی و یا وقتی عزیزی متولد شد فوراً آن سه بیت طلایی دفتر  
سوم:

هر چه از وی شاد گردی در جهان  
از فراق او بیندیش آن زمان  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

را بخوانی.

وقتی از این لحظات راضی هستی و می‌توانی در برابر اتفاق این لحظه با شکر و رضا و صبر فضا را باز کنی و از تعداد محدودی راه‌حل تقلیدی و شرطی‌شده که قبلاً آموختی و در مواجهه با هر مشکلی مثل ربات از آنها استفاده می‌کردی دیگر استفاده نمی‌کنی و من‌ذهنی‌فعلت را بیکار کردی و منتظر می‌مانی تا راه‌حل این چالش را از خرد کل دریافت کنی، یعنی در این لحظه مالک اختیار خودت شده‌ای.

این یعنی بله به الست، یعنی احترام به خالقت، یعنی وفا، یعنی توکل، یعنی پی بردن به ارزش واقعی خودت، یعنی قدرشناسی نسبت به زندگی و زحمتهای بی‌شائبه آقای شهبازی بزرگوار و تمامی عزیزانی که عاشقانه و دلسوزانه در این مسیر معنوی خدمت می‌کنند، یعنی «راضی و مرضی»، هشیاری سوار بر هشیاری قائم به ذات خود در این لحظه، یعنی طلوع خورشید عدم در مرکزت، یعنی تسلیم.

با عشق و احترام، زهرا از نوشهر



آقای اشکان از مازندران



با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان عزیز  
«من ذهنی رزرو می کند»

من موقعی که ناظر بر خودم هستم و تمام سعی ام را می کنم تا متعهد به مرکز عدم باقی بمانم، خب از آن سو من ذهنی حمله هایش را می کند. و من با حزم و شناسایی آنها را «لا» می کنم. اما اخیراً اتفاقی افتاد. متوجه چیزی شدم.

اخیراً با این که خیلی حواسم جمع بود، دیدم یکی از همانیدگی هایی که بارها و بارها از آن پرهیز کرده بودم در حدی که دیگر پرهیز کردن از آن برایم درد هشیارانهای نداشت، یک دفعه دوباره در من فعال شد و من تا به خودم بیایم و حالت سکون را در خودم پیدا کنم چندین و چند ساعت و گاهی چندروز طول کشید. واقعاً چه اتفاقی افتاده بود؟

من نشستم و تأمل کردم و روی کاغذ دقیقاً قبل و بعد آن اتفاق را نوشتم و کلی گندوکاش کردم و به این نتیجه رسیدم که من ذهنی رزرو می کند.

یعنی در واقع از طریق ما این کار را انجام می دهد. یعنی ما به حرفش گوش می دهیم و رزرو می کنیم. این رزرو کردن نزدیک ترین واژه ای بود که توانستم برایش پیدا کنم.

دقیقاً همان طور که در این جهان یک رستورانی، هتلی یا هر جا و مکان و زمان خاصی را رزرو می کنیم و هزینه اش را پرداخت می کنیم، من ذهنی ما نیز جهت بالا آمدن و اشغال کردن مرکزمان و ارضا شدن خواسته خود از طریق ما یک مکان و زمانی را رزرو می کند.

از لحاظ زمانی در آینده به لحظه ای را رزرو می کند. مکانش هم مرکز ماست. چون اجازه می دهیم مرکز ما را اشغال کند. هزینه اش هم عشق و خرد و شادی ماست که پرداخت می کنیم و این خدمات زهرآگین را تحویل می گیریم.

اگر کلاً اهل کار کردن روی خودمان نیستیم و می خواهیم ناآگاه در این جهان باقی بمانیم و از این جهان بریم که هیچی. خب من ذهنی دائماً افسار ما در دستش است.

این موضوع برای شرایطی است که واقعاً عهده بستیم و داریم روی خودمان کار می کنیم. حتی اگر دست و پا شکسته باشد. به هر حال متعهد بودن به مرکز عدم مهم است و طبیعی ست که در ابتدا لغزش داشته باشیم و دست و پا شکسته پیش برویم.



پس این موضوع بیشتر برای موقعی است که ناظریم و من ذهنی همیشه به در بسته می خورد. خب من ذهنی دائماً تقلا می کند تا راهی، روزنه‌ای به مرکز ما پیدا کند و آن چیزی که من در حال حاضر در درون خودم شناسایی کردم، قابلیت رزرو کردن من ذهنی است.

حال شیوه و تکنیک رزرو کردن من ذهنی چگونه است؟

فرض کنیم الآن مرکزمان عدم است و حسابی داریم تلاش می کنیم تا ازش مراقبت کنیم. همه چیز خوب و آرام و امن است. من ذهنی همانیدگی هایش را حواله ما می کند و ما آنها را شناسایی می کنیم و «لا» می کنیم. فضاگشایی می کنیم.

فضا نم‌نم باز می شود. خب در این شرایط اگر همین‌طور مقتدرانه و متعهدانه ادامه دهیم، کار من ذهنی تمام است. من ذهنی در هر لحظه به بن بست می خورد. حال من ذهنی کاری که می کند این است که استراتژی و تکنیک حمله و فریض را عوض می کند.

در این شرایط موقعی که ما همانیدگی‌اش را پرهیز می‌کنیم به هشیاری ایزدی ما می‌گویید: قبول، قبول. این همانیدگی را پرهیز کن. باز هم و باز هم پرهیز کن. اصلاً همانیدگی چیست؟ بی‌خیالش. الان را بی‌خیال، حالا بعداً. بی‌خیال اصلاً. همین پرهیز را ادامه بده. من را «لا» کن. «اتَّقوا» رو اعمال کن. فضاگشایی کن.

دوستان عزیزم حرفی که من ذهنی زد به ظاهر دارد طرف خداوند را می‌گیرد و از موضع یک چیزی که شکست را پذیرفته دارد بیان می‌شود. اما سرتاسر اشکال است. واقعاً حرف‌هایش درست است. حرف بدی نمی‌زند. اما چیزی بین این حرف‌ها وجود دارد که مانند سیانور بقیه را هم سمی و گمراه‌کننده کرده. آن هم این قسمتش: «حالا بعداً»

این همان رزرو کردن است، دقیقاً این همان رزرو کردن است. این نقطه لغزش من بوده است. سالها همین بوده است. اگر تنها عامل نبوده یکی از مهمترین‌ها بوده است. شاید اندکی عجیب بیاد ولی من شدیداً شاکرم ازینکه این حرف خطرناک و فریبنده من ذهنی را از مرکزم شناسایی کردم و خیلی هم خوشحال هستم ازین بابت.

حالا می‌دانم که باید از همین «حالا بعداً» هم شناسایی و پرهیز به عمل بیاورم و به دیدِ یک همانیدگیِ جداگانه باهاش رفتار کنم.

«حالا بعداً» یعنی چی: یعنی رزرو کردن.

یعنی من ذهنی واقعاً آن لحظه نمی‌آید اما یک لحظه‌ای در آینده نزدیک یا دور را رزرو کرده و صددرصد می‌آید. یعنی در یک زمانی در آینده می‌آید و مرکز ما را اشغال می‌کند و ما چون از آن شناسایی و پرهیز به عمل نیاوردیم، هزینه‌اش هم پرداخت می‌کنیم؛ هزینه‌اش هم این است که این همه که روی خود کار کردیم و آرامش و عشق و شادی و خرد در درونمان جاری گشته، بخشی از آن را تقدیم این همانیدگی می‌کنیم. بهتر است در قالب چند مثال کوتاه از تجربیات شخصی خودم توضیح دهم تا شفاف‌تر بیان شود. باشد که مفید واقع شود.

خب در مورد چهار تا همانیدگی‌هایم، این رزرو کردن من ذهنی را توضیح می‌دهم و همان حرف من ذهنی را با آن همانیدگی تطبیق می‌دهم.

این‌ها همانیدگی‌هایی بودند و هستند که من ذهنی از همین طریق من را بعد از مدتی تعهد، به بیراهه کشاند: فرار کردن در هنگام خلق و آفرینش و تولید:

وقتی فضاگشایی می‌کنیم نمی‌توانیم خلاق تر می‌شویم. اما من ذهنی من همیشه حالت ترس و (من نمی‌توانم) به خودش می‌گیرد. دائماً به طریقی می‌خواهد که اجازه ندهد مرکز عدم باشد و خلق کند. دائماً از خلق کردن و تولید یک اثر خردمندانه فرار می‌کند. بنابراین من همیشه با این همانیدگی در چالش هستم و همیشه از این ترس و «من نمی‌توانم»‌ها شناسایی و پرهیز به عمل می‌آورم. وقتی هم که این همانیدگی ضعیف می‌شود من ذهنی می‌گوید:

قبول، قبول. خلق کن. بیافرین. این همانیدگی فرار را پرهیز کن. باز هم و باز هم پرهیز کن. اصلاً همانیدگی چیست؟ بی‌خیالش. الان را بی‌خیال، حالا بعداً. بی‌خیال اصلاً. همین پرهیز را ادامه بده. من را «لا» کن. «اتقوا» را اعمال کن. فضاگشایی کن. خلق کن.

نتیجه: بعد از یکی دو هفته، بیشتر فرار می‌کردم تا اینکه بیافرینم.

همانیدگی بعدی:

خرید کردنهای بیهوده و غیر ضروری.  
این هم یکی از همانیدگی‌هایم هست. بیهوده خرید می‌کنم. مثلاً یه کتابی را می‌دانم که قرار نیست بخوانم، ولی می‌خرم. وسیله‌ای را می‌دانم قرار نیست استفاده کنم ولی می‌خرم. خب من این رو شناسایی کردم. قشنگ آوردم توی مشتم. پشت سر هم شناسایی و پرهیز و درد هشیارانه و فضاگشایی. دیگه این همانیدگی کمرنگ شده.

سپس من ذهنی می‌گه:

قبول، قبول. خرید نکن. اصلاً هیچی نخر. این همانیدگی خرید را پرهیز کن. باز هم و باز هم پرهیز کن. اصلاً همانیدگی چیست. بی‌خیالش. الان را بی‌خیال، حالا بعداً. بی‌خیال اصلاً. همین پرهیز را ادامه بده. من را «لا» کن. «اتقوا» را اعمال کن. فضاگشایی کن. متعهد باقی بمان.  
نتیجه: بعد از یک مدت، می‌بینم که دارم دوباره خرید بیهوده انجام می‌دهم.

خب بز نیم بریم سراغ همانیدگی بعدی:  
پیگیری اخبار و رسانه:

این هم یکی از همانیدگی‌های اصلی بنده است. که خدا را شکر الان حس و علاقه‌ای به آن ندارم. من شدیداً پیگیر اخبار بودم. مخصوصاً آن‌هایی که در مورد تاریخ ایران می‌نوشتند. مثلاً یک حس وطن‌پرستی و قدرت در من بالا می‌آمد که البته با دام پوک بود. چون وطن‌پرستی یعنی مرکز عدم و اجازه دادن به خدا جهت فکر و عمل. خلاصه من این همانیدگی را حسابی کمرنگ کرده بودم و روبه‌موت بود تا اینکه من ذهنی استراتژی و سوسه‌اش را عوض کرد و گفتم:

قبول، قبول. اخبار نبین. رسانه‌ها رو پیگیری نکن. این همانیدگی را پرهیز کن. باز هم و باز هم پرهیز کن. اصلاً اخبار چیست؟ بی‌خیالش. الان را بی‌خیال، حالا بعداً. بی‌خیال اصلاً. همین پرهیز رو ادامه بده. من را «لا» کن. «اتقوا» را اعمال کن. فضاگشایی کن. مرکز رو عدم کن. نتیجه: بعد از مدتی کوتاه مثل پر کاهی که با یک نسیم ملایم هم به حرکت در می‌آید، یواشکی رفتم سراغ اخبار دیدن. انگار که مثلاً خدا من را نمی‌بیند.

همانیدگی بعدی:

ملامت کردنِ دیگران با چاشنیِ تمسخر و کوچک کردنشان.

این هم یکی دیگر است که واقعاً باید همین الآن هم حواسم باشد. مثلاً یکی می‌آمد از من سؤالی می‌پرسید و راهنمایی می‌خواست، حالا یا نمی‌دانست یا مقصر بود یا نبود یا هر حالت و احتمال دیگری، من با زبانِ خوش راهنمایی نمی‌کردم. جمله‌هایم این جوری شروع می‌شدند:  
 آخه مگر عقلت نمی‌رسد که...

چقدر IQ پایینی داری...

تو منو گیر آوردی...

تو خودت را گیر آوردی...

بابا بس کن دیگر آخر کی می‌خواهی بفهمی...

آخر یک آدم چقدر می‌تواند کم‌عقل باشه...

وای خدایا من را ببخش. دیگر بد دهانی نمی‌کنم. خلاصه که از این حرف‌های زشت. به بقیه دایماً تشنیع می‌زدم. طعنه می‌زدم و مسخره می‌کردم. خب من به لطف مولانا و گنج حضور، ادب را یاد گرفتم. ادب هم از فضای گشوده‌شده می‌آید. ادب ریشه‌دار از آن خداست.

خلاصه این همانیدگی کمرنگ شده بود. سپس بعد از مدتی من ذهنی می‌گفت: قبول، قبول. تشنیع نزن. واقعاً باید پرهیز شود. این همانیدگی ملامت و طعنه را پرهیز کن. باز هم و باز هم پرهیز کن. اصلاً مسخره کردن یعنی چه؟ بی‌خیالش. الان را بی‌خیال، حالا بعداً. بی‌خیال اصلاً. همین پرهیز را ادامه بده. منو «لا» کن. «اتَّقوا» را اعمال کن. فضاگشایی کن. خلق کن. نتیجه: بعد از یکی دو هفته می‌دیدم که حتی به نزدیکانم نیز تشنیع می‌زدم.



دیدید دوستان؟

من ذهنی تمام جزئیاتش باید شناسایی شود و گرنه خودش را می‌بافد و باعث کارافزایی می‌شود..

اندرین ره، می‌تراش و می‌خراش  
تا دم آخر، دمی فارغ مباش  
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲

مولانا می‌گوید که در راه شناسایی و پرهیز و فضاگشایی تا آخرین ذره و حتی جزئی‌ترین ذره من ذهنی پیش برویم تا تماماً عدم شویم و خداوند در ما فکر و عمل بکنه و این مهمترین کار ماست.

ما رمیت اذ رمیت گفت حق  
کار حق بر کارها دارد سبق  
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۶

سوره انفال، آیه ۱۷: و هنگامی که تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد...

پس فضاگشایی و اینکه اجازه بدهیم خداوند از طریق ما تیر پرتاب کند، یعنی از طریق ما فکر و عمل کند و مرکزمان را کاملاً در اختیار او قرار دهیم، مهمترین کار است و از هر کار دیگری که تصورش را می توانیم کنیم، پیشی می گیرد. همیشه در اولویت است. اولویت اول. و برای این منظور نیاز داریم که تمام ابعاد من ذهنی را شناسایی کنیم. حتی اندکی از من ذهنی را باقی نگذاریم. چون من ذهنی دوباره خودش را زیر کانه می بافد. من ذهنی حتی با کمترین و حداقل مقدارش هم به ما رحم نمی کند. پس چه خوب است که کاملاً شناسایی گردد. و به طور کامل خود را از اوصاف خود پاک کنیم و ذات پاک صاف خودمان را همان طور که دقیقاً هست، ببینیم.

شاد باشید  
اشکان از مازندران



آقای علی از دانمارک



با درود و تقدیم احترام و با سپاس فراوان از آقای شهبازی عزیز و رعایت کنندگان محترم قانون جبران.

«سرنوشت هشیاری از سرنوشت من ذهنی جداست»

چون ز مرده زنده بیرون می کشد  
هر که مرده گشت، او دارد رشد

چون ز زنده مرده بیرون می کند  
نفس زنده سوی مرگی می تند

مرده شو تا مخرج الحی الصمد  
زنده‌یی زین مرده بیرون آورد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹ تا ۵۵۱

در ابیات فوق مولانا می خواهد ما متوجه موضوع بسیار مهمی شویم و آن این است که خدا می خواهد از خودش که زندگی زنده و جاری در این لحظه است من ذهنی را که براساس چیزهای مرده به وجود آمده است بیرون بکشد.

چرا خدا می خواهد این کار حتماً صورت بگیرد؟

چون سرنوشت من ذهنی در نهایت نابودی است و باید کلاً پس از چند سال اول عمر هر کسی از بین برود. بنابراین این اگر ما با خدا در این کار مهم همکاری نکنیم تمام زحماتی که خداوند در خلقت ما به منظور تکامل هشیاری کشیده است بی نتیجه خواهد ماند.

من ذهنی یا بهتر است بگوییم این دنیا یک منزلگاهی است که هشیاری باید از آن به سلامت گذر کند. حال اگر ما بخواهیم با این من ذهنی همراه شویم، سرنوشت ما هم چیزی جز نابودی نخواهد بود. در صورتی که خدا برای ما حیات ابدی را در نظر گرفته است.

ابیات فوق در جریان داستان طاووسی که پرهایش را می کند بیان شده است.

با تعمق در این داستان می‌توان به نکات ظریفی پی برد که در راه شناخت همانیدگی‌ها به ما کمک می‌کند:

طاووس نماد هر یک از ما انسانهاست که از جنس خداوند هستیم و این جنس هم بسیار ارزشمند و منحصر به فرد است ولی ما با نگاه از پشت عینک‌های همانیدگی قدر و ارزش آن را نمی‌دانیم، به همین دلیل این سرمایه گران بها را بیهوده تلف می‌کنیم:

گفت: طاوسا، چنین پر سنی  
بی دریغ از بیخ چون برمی کنی؟  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۳۷

این چه ناشکری و چه بی باکی است؟  
تو نمی دانی که نقاشش کی است؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۱

من خودم تا قبل از آشنایی با این آموزه‌ها واقعاً قدر خودم را به‌عنوان امتداد خدا نمی‌دانستم و در غفلت، آسیب‌های جسمی و روحی زیادی به خودم وارد کردم.

به‌عنوان مثال در جنبه جسمی که قابل مشاهده و اندازه‌گیری است می‌توانم به سهل‌انگاری در مراقبت از دندان‌هایم اشاره کنم که موجب از دست رفتن چند تا از آنها شد و وقتی پی به ارزش واقعی آنها بردم که هزینه بسیار زیادی برای درمان و کاشت دندان پرداخت نمودم که با این وجود باز هم نمی‌توانند جای دندان‌های اصلی را پر کنند.

در جنبه معنوی هم که اصلی‌ترین بُعد ماست تا حدودی پی به ارزش واقعی خودم به‌عنوان امتداد هشیاری گل برده‌ام ولی هنوز کاهلی و استغنائی من‌ذهنی‌ام مانع از قدرشناسی و کار همه‌جانبه یعنی انداختن همه همانیدگی‌هایم می‌شود..

یا همی دانی و نازی می‌کنی؟

قاصداً قلع طرازی می‌کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۲

ناز کردن خوشتر آید از شکر  
 لیک، کم خایش، که دارد صد خطر  
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

«قلع طراز» در لغت به معنی «کندن نقش و نگار و زینت» است.

از یک طرف، من ذهنی را اگر به حال خودش واگذاریم دائماً مشغول خرابکاری و آسیب‌رسانی به چهار بُعد ما می‌باشد و در واقع قدر گوهر وجودی ما را نمی‌داند.  
 از طرف دیگر، اگر بخواهیم با دید من ذهنی جلوی خرابکاری‌هایش را بگیریم احتمال دارد که به گوشه‌نشینی و رهبانیت روی بیاورد و این‌گونه وانمود کند که اصلاً همین زیبایی‌ها و هنر من است که مایه دردسر است، بنابراین به کلی باید خودم را از اینها محروم کنم.



ولی طبق ابیات زیر، ما به عنوان هشیاری خدایی بس بی نظیر و بی همتا هستیم و نباید با دید من ذهنی این چنین سرمایه باارزشی را تلف کنیم.

دفتر پنجم، بیت ۵۵۳:

بَر مَکَن آن پَر که نپذیرد رفو  
روی، مخراش از عزا ای خوب رو  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۳

آن چنان رُوی که چون شمس ضحاست  
آن چنان رخ را خراشیدن خطاست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۴

بنابراین ما علی‌رغم داشتن همه زیبایی‌های خدادادی و یا هنرها و مهارت‌های اکتسابی نباید با آنها هم‌هویت شویم و از آنها حس هویت و زندگی بخواهیم، بلکه طبق ابیات زیر باید دل از آنها بکنیم و از آنها در جهت تکامل معنوی خود بهره ببریم.

همچنین تأکید می‌کند که صبر کردن بر کشش و وسوسه زیبایی‌ها و جاذبه‌های دنیاست که موجب قوی شدن پر و بال معنوی ما می‌شود، چراکه اگر میل و کشش این‌ها نبود دیگر صبر و پرهیز، معنایی نداشت.

دفتر پنجم، بیت ۵۷۴:

بر مکن پیر را و دل برگن از او  
زانکه شرط این جهاد، آمد عدو  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۴

صبر، نبود چون نباشد میل تو  
خصم چون نبود، چه حاجت خیل تو؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۶

هین مکن خود را خصی، رهبان مشو  
ز آنکه عفت هست شهوت را گرو  
--مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۷

پس گُلُوا از بهر دام شهوت است  
بعد از آن لا تسرفوا آن عفت است  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۲

چونکه رنج صبر نبود مر تو را  
شرط نبود، پس فرو ناید جزا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۴


حبّذا آن شرط و شادا آن جزا  
آن جزای دلنواز جانفزا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۵

با تشکر  
علی از دانمارک



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**